

دنبال حاج احمد می گشتم!

اتوبوس، راهنما ز رفت روی پل.
در تاریکی شب، چشم دواندم تا
پاگان دگو که را ببینم. چیز زیادی
معلوم نبود. خیلی طول نکشید که
رسیدیم جلوی درپاگان. کنار در
رو روی یک تابلوی بزرگ نوشته
بودند «آثار ملی دفاع مقدس؛
یادمان سردار حاج احمد
مستولیان» فردای آن روز، روی
حرف زد. کمکم وارد دنیای شیرین حاج احمد شدم، حاجی
فقیه قیامی برپا بود که انتظار داشتیم. روی کاغذی
حرف هایش گفت: «احمد مستولیان، نفت و غذا را کول
بوورد برای نیروهای که روی ارتفاعات اطراف میروان مستقر
بودند. بچه ها خیلی خجالت کشیدند. حاجی وقتی حال
نیروها را دید بغضش ترکید و گفت خدمت واقعی شما انجام
می دهید، کار ما شما اقبال مقایسه نیست»
صحت های آن بنده خدا تمام شد. زام فهیدم چرا
احمد مستولیان این قدر بین بچه رزمنده ها محبوب است.
مگر می شود کسی که جانش درمی آید برای مردم و رزمنده ها
را دوست نداشت. از یک طرف برپایمان گفتند گرہ عملیات
بیت المقدس با تدبیر و شجاعت احمد مستولیان باز شد و
از طرف دیگر شنیدیم با پای آبی رفته رفته چکر بچه ها را
می شسته. و... یک همچین آدمی را باید حلوا حلوا کنیم و
روی سرام بگذاریم.

بعد از روایتی که بدون هدف شروع کرده به قدم زدند، در پادگان دو کوهه، یادگاری رزمندگان هاروی در دیوار، ساختمان‌های نیمه‌کاره جای جالب بود، برای ابرامان گفته بودی شبی از عملیات قتل‌عام صهیونیست ۲۷ محصل مسوولان... همین جاش کشته شد، کم‌کم ته‌نای ه‌آمدند و گردان‌ها با هدایت حاجی شکل گرفتند، حاج احمد تأکید بسیاری روزی آمادگی نبره‌ها داشت و سرتان موضوع با احدی تعارف نمی‌کرد، حق هم گریه می‌کرد، آمادگی و هویش می‌خواست، تمام مدتی که در محوطه پادگان پرسی می‌کرد، روز چند نفری درباره حرف زدند، راستش من که نفهمیدم زنده‌ا شد، شهید، حریفی بی‌سوال برای پیش آمد که چرا در کاشنهرتهران سردار حاج احمد و موسولیان این قدر غریبی می‌شناسان؟

پایانخت باید به نام قهرمان های بی نظیر سند خورد
تا جوان ترها یا کسانی مثل حاج احمد، رفیق و همراه
باشوند. هنوز از خودم میروم نیامده بودم که رئیس کاروان
به صبا بنایت آمد دنبالم. دوتایی دوان دوان رفتیم سمت
اتوپوس. همه سو را شده بودند غیر از من. راوی هم نشسته
بود روی صندلی پشت راننده. تا چشمش به من افتاد اح
میدند پرسید کجایی دست؟ جواب دادم دنبال حاج احمد
می گشتم. آقای راوی پرس
کرد توی کیفش و یک کتاب
داد به من و گفت: این کتاب
را بخوان تا حاجی را بهتر و
بیشتر بشناسی.
عنوان کتاب را به من
بود: «راز احمد» نوشته
حمید داوودآبادی، از
انتشارات شهید کاظمی.

همچنین هیچ عددی در يك سطر یا ستون مربع بزرگ ۹ در ۹ تکرار نشده باشد.

۴			۱		۸			۲
			۴	۶	۲			
		۲		۹		۴		
۹	۱						۲	۷
	۲	۸				۱	۴	
۷	۶						۸	۳
		۶		۸		۷		
			۳	۷	۵			
۲			۶		۴			۸

5			5		7			7
			7	9	7			
		7		5		7		
1	7						7	5
	7	5				7	7	
7	7						7	7
		1		5		7		
			7	7	7			
7			5		1			7

9			7		2			1
			1	8	9			
		1		5		2		
7	9						4	8
	3	2				7	6	
1	4						2	5
		4		9		8		
			2	3	4			
6			8		5			3

1			2	5			7
			3	1	7		
		7		5		1	
3	1					8	6
	8	9			7	1	
7	5					4	2
		8		4	6		
			8	6	2		
2			5		9		1

ارادت کلمات به شهید حاج احمد متوسلیان

علاوه بر فیلم، ایستاده در غبار که اثری مستقل و سینمایی درباره شهید حاج احمد متوسلیمان بود، کتاب‌های زیادی هم درباره او نوشته شده است. شخصیت منحصر به فرد حاج احمد قزوینشپ‌های قابل توجه زندگی او، باعث شد م نویسندگان به این فرمانده بپیشتری داشته باشند و هم مخاطبان، استقبال بیشتری به این آثار نشان داد بدهند. در این میان، فیلمنامه حسین بهزاد، یکی از قدیمی‌ترین آثار است و «احمد متوسلیمان هشتم» شامل همه سخنان و گفته‌های حاج احمد است که به جمع‌بندی سواد خودشان را تلویذر آوری و روشی نوین را نگار کشیده است. باقی‌گذاشت سخنان از بیرون زین کتاب‌هایی را که درباره او فراموش دلیبر لشکر ۲۷ محمد رسول... نوشته شده است به عنوان نمونه برای پیشنهاد مطالعه آورده ایم.

بیرباره

من از «حاج احمد» خبر دارم!

با حمید داوودآبادی، درباره حواشی پرونده ربایش دیپلمات‌های ایرانی گفت‌وگو کردیم

[illegible]

رشدی مهرآبادی
 مدیر گروه یاداری

چندی پیش در دیدار با حمید داوودآبادی - که پیگیرترین پژوهشگر در این حوزه است و تاکنون چند عنوان کتاب با موضوع حاج احمد متوسلایان و همراهانش نوشته - با چند جمله تأمل برانگیز روبه‌رو شدم: «آجا که گفت: «من مستندات زیادی دارم که تکلیف حاج احمد را معلوم می‌کنم اما جایگاه حقوقی ندارم، خواهان آن را بیان کنم. من اگر سندها و بیان افراد مختلف را رسانی‌های کنم، فردا همان افراد زیر حرف می‌آیند و می‌زنند.» آنچه در ادامه می‌خوانید، ۱۲ چارچاهی است که داوودآبادی بر موضوع ربایش حاج احمد و پیگیری‌های دیپلماتیک پس از آن انداخته تا دیگر به جای انتظار بازگشت او، منتظر خبر برگزاری تشییع پیکرش در خیابان‌های تهران باشیم. این، حاصل همه حرف‌های ما نیست، خیلی از مباحث را به درخواست او نیاوردیم و برخی حرف‌ها هم در حالی بیان شد که ضبط مومنان را خاموش کرده بودیم.

«پیگیری» را دیپلماتیک است یا عملیاتی، نوع دیپلماتیکش می شود
 باینانه دادن ۴۰ ساله وزارت خارجه، یعنی ۴۰ سال است که شما کمیته
 حقیقت یاب تشکیل نداده‌اید؟ این اثبات می‌کند یک برگ پرورده در پلیس
 لبنان برای پیگیری سرنوشت چهار دیپلمات وجود ندارد، حتی در سفارت
 ایران در بیروت هم همین طور است، چون پیگیری این موضوع برایشان
 اولویت نداشته و ندارد. من چند سال پیش، خدمت شهید غضنفر کرک آبادی
 بودم و همین جبار را مطرح کردم. گفت: اگر چنین اتفاقی در یک کشور غربی
 می‌افتد، می‌باید سرفراست تشکیل می‌دهند؛ شما چه افکاری کرده‌اید...؟ گفت:
 هیچ. تازه کرک آبادی ناب‌ترین و عملیاتی‌ترین سفیر ما بود.

گویا سال ۷۶ یا ۷۷ مجلس به کنگره آمریکا نامه زد و پیگیری وضعیت دیپلمات‌ها را درخواست کرد. کنگره هم یک تیم تحقیق فرستاد و نامه‌ای به مجلس دادند که ما به این نتیجه رسیدیم اینها کشته شده‌اند و مراتب تسلیت خودمان را اعلام می‌داریم. این از مجلس بود که تکلیفش معلوم شد. پرونده هم در مجلس بسته شد. دکونیا، دبیرکل سازمان ملل در همان مقطع به تهران آمد و با آقای رفسنجانی دیدار کرد. در کتابش هم نوشته که من به ایران آمدم تا مراتب تسلیتم را به خانواده چهار دیپلمات اعلام کنم. یعنی در سازمان ملل هم این پرونده بسته شد.

تو

ماتا امروز گروه عملیاتی نداشته‌ام که دنبال این پرونده بود. سال ۸۶ بود که آقای احمدی نژاد کتاب کمین جولای ۸۲ را خوانده بود و براساس آن یک کمیته پیگیری تشکیل داد. آقای سیداحمد موسوی هم شد رئیس کمیته پیگیری. دبیرش هم کسی بود به نام صالح کاظمی نیا که خواست پرونده را با یک مأمور از خاوست تا داخل پراشتن. وقایعی که خاوهید تکلیفان این پرونده را هم من کنید یا نه در مثل بقیه قضایا. گفتیم: خاوهید بگوید اینها زنداند؟ یک دلیل اگر کسی مبنی بر این‌که پرونده بودن این‌ها بود، قبول است و الا همه شان تا تبلیغاتی بوده.

۷ سال ۱۳۷۷ خبری آمد که احمد حبیب... رئیس کمیته دوستی با زندانیان فلسطینی گفته: من چهار دیپلمات ایرانی را در زندان عنایت اسرائیل دیدم... من به دنبال منبع عبری و عربی اش رفتم و دیدم اصلا این موضوع در کار نبوده. حبیب... گفته بود: «یکی از دوستان من که وکیل یکی از زندانیان فلسطینی در زندان عنایت است، گفت یک بار که به آنجا رفتم بودم، سه ایرانی و راننده شان را در آنجا دیدم.» من... پیگیری کردم و فهمیدم... ایرانی در زندان های اسرائیل بوده اند. وقتی می گوید سه ایرانی، زندان نشان داده، اشاره کرده. نبوده.

من یکم اردیبهشت سال ۱۳۷۲ سفارت ایران در بیروت بیانیه داد. سه ایرانی دیگر هم همزمان با دیپلمات‌ها وارد و مجموع هفت ایرانی در برابر اسیر شدند. یکی شان شیخی به نام محمدعلی توسلی، ۶۰ ساله و اهل بابل بود. یکی دیگر هم به نام سعید و نفروس هم که نامش را نمی دانم. سال ۱۷۲۷ صحبت از سوسی اندام حبیبی... مطرح شد و سال ۱۳۷۲ یعنی ۱۵ سال بعد، برآورد تصادف کشته شد. آن وقت روزنامه هایتیر زدند: «سفر افاضی اندام حبیبی...» و در یکی تصادف ساختگی کشته شد... «این در حالی است که از آن موضوع ۵۰ سال می گذشت.

چند سال پیش فردی آمد به نام عیسی الایوبی که صحبت کرد و جنجال شد. ولی هیچ‌کس گفته هایش را نفهمید. وقتی من صحبت هایش را آنالیز کردم، متوجه شدم بآن سه اسیر ایرانی زندان بوده و نه با گروه چهار دیپلمات. عیسی الایوبی از نام توسلی استفاده می‌کرد و البته عرب ها چون سخنشان است، به متوسلیان، توسلی می‌گفتند اما این توسلی، در حقیقت، همان شیخ توسلی است. چون می‌گفت: به دین اسلام و زبان عربی کاملاً مسلط بود و بحث های عقیدتی می‌کرد... اینها نشان می‌داد منظورش شیخ توسلی است و نه حاج احمد. برای شیخ توسلی در حوزه علمیه بابل هم سنگ مزار یادبودی گذاشته است.

سید محسن موسوی

او کاردار سفارت ایران در لبنان بود که همراه حاج احمد ربوده شد. فرزند وی یکی از پیگیرترین افراد در این پرونده بوده است.

تقی رستگار مقدم

مسئول آموزش و تاکتیک لشکر ۲۷ بود.
محسن، دیگر برادر تقی نیز در جنگ
تحمیلی به شهادت رسیده بود و
پدرش با دو داغ در سینه، دارفانی
راوداع گفت.

کاظم اخوا

خبرنگار و عکاس خبرگزاری
ایرنا بود. او با شروع
جنگ به ستاد جنگ‌ها
نامنظم پیوست و که
دکتر چمران در بیش
۷۰ عملیات با دوربین
عکاسی حاضر بود.

زمانی گفتند یک زندانی فلسطینی، که یکی از زندان‌های اسرائیل آورده که در استرژ نوشته: «من زنده هستم - موسوی»، کلی روی این موضوع مانور داده شد اما اثری از آن نبود. من به پداند موسوی (فرزند سید محسن موسوی) گفتم تو این کار را دیده‌ای؟ گفت: نه! حتی مادرش هم ندیده بود. می‌گفتند دستخیز را تطبیق داده‌ام و فهمیده‌ام دستخط موسوی است. گفت: فقط عمویم این کار را دیده... گفت: پس شو که تو کجاست؟ گفت: عمویم می‌گوید گویا آن کت در لبنان بوده که آنجا بپارن آن‌ها را از بین رفته است.

۱۴ ایرانی منافق سال ۶۵ به بیروت می‌رود تا از سفارت آمریکا بپاهندگی بگیرد. **۱۵** از آن‌ها دستگیرشان می‌کنند. بعد هم به ایران می‌گویند **۱۶** ایرانی را دستگیر کرده‌ام. فلان مقدار پول بدهید تا آزادشان کنیم. وقتی سفارت تحقیق می‌کند، متوجه می‌شود آنها از اعضای منافقین هستند. این‌ها به سفارت آمریکا می‌روند و پانده می‌شوند. حالا یک نفر پیدا شده و می‌گوید: **۱۷** از آن‌ها، من را باز بچپه شش ماه‌ام دو سال در بیروت نگذاشتند. یکی از زندانبان‌ها به من گفت این‌جایی که تو هستی، چهار دیپلمات ایرانی را هم همین‌جا داشته بودیم. این شد **۱۸** که هیچ چیزی از آن‌ها نماند.

۹ چطور ممکن است چهار دیلمت را با این ارزش بالا، با قاچاقچیان مواد مخدر در یک محل نگهداری کنید؟ می‌گویند یک قاچاقچی گفته: من در زندان مسوول پخش غذا بودم و یکی از ایرانی‌ها می‌آمد و غذا ایشان را می‌گرفت و می‌برد. ریشو بود و عربی را با لهجه فارسی صحبت می‌کرد. موهای پرومشی داشت و آنقدر که روی صورتش ریخته بود. این موضوع برای ۲۵ سال بعد از رفتن حاج احمد آدمی که زندان برود، اول از همه موهایش می‌ریزد چون آفتاب نمی‌خورد. آن قاچاقچی می‌گوید: من در جنوب لبنان چگونه عربی با لهجه فارسی را تشخیص می‌دهم؟ اگر کسی تشخیص، کار ساده‌ای است؟

من مستندات زیادی دارم که تکلیف حاج احمد را معلوم می‌کند اما جایگاه حقوقی ندارم که بتوانم آن را بیان کنم. من به عنوان یک محقق اگر سندها و وبیان افراد مختلف را رسانده‌ای کنم، فردا همان افرا زید حرف هایشان می‌زند نمی‌توانم پاسخگو باشم. من از شخصیت‌های بزرگ و مطرحی فایل صوتی دارم که از وضعیت حاج احمد خبر دارند اما می‌گویند از قول ما هیچ چیز ننویس. اگر هم چیزی بنویسم، ممکن است زیرش بریزند. به همین خاطر من بلاتکلیف، اگر کمیته پیگیری پیش رو خودت قرار است و دو نفر بلاتکلیف که اسامی شان را هم می‌دانند، بروند و مشکلی که برپونده حل می‌شود.

برخی می‌گویند سراغ سمیر ججع برویم که این آدرس اشتباه است. اصل داستان به دست ایللی حقیقه بود. فلسطینی‌ها از حقیقه به عنوان فرمانده کشتار صبرا و شتیتا شکایت کردند و خودش هم اشتباه کرد و گفت: من چند وقت دیگر اطلاعاتی را درباره صبرا و شتیتا بیان می‌کنم... در جابجا گذاشتند و او را کشتند. اما کسی هست که چهار ساعت با ایللی حقیقه درباره دیپلمات‌های ایرانی صحبت کرده و اگر او زنده بود هم مقررار بود چیز بیشتری بگوید. پدر چار احمد با چشم انتظار یی فوت شد. اما نمی‌دانم چرا حقیقت را با مادر پسر چار احمد در میان نمی‌گذارد؟

۲۷ برخی از آقایان ایرانی، برونده چهار دیپلمات را به موضوع ران آزاد پیونده زده‌اند. رادیو فردا خبری منتشر کرد که رئیس ستاد ارتش اسرائیل گفته: ما می‌دانیم ران آزاد کشته شده اما برای بهره‌برداری سیاسی و فشار به ایران، اعلام می‌کنیم. زنده‌است... درباره کتاب مجبور جولی ۱۳۸۷ هم ران آزاد گفته. این کتاب نباید چاپ می‌شد و دیگر نباید چاپ شود. چرا که در این کتاب گفته شده حاج احمد، سپاهی بوده در حالی که ما صابران داریم او دیپلمات است. یکی نبود به اینها بگوئید سال ۷۷ کنگره سرداران ۳۴۰۰ شهید تهران برگزار شد و عکس حاج احمد را با درجه‌های سرداری در کل شهر نصب کردند. استدلال‌ها در بین دوستان پیگیر، در همین حد پایین و خنده‌دار است.

پیگیری یا دیپلماتیک است یا عملیاتی. نوع باینه دادن ۴۰ ساله وزارت خارجه. یعنی ۴۰ ساله حقیقت یاب تشکیل نداده‌اید؟ من اثبات می‌کنم یک لبنان برای پیگیری سرنوشت چهار دیپلمات وجود ندارد. ایران در بیروت هم همین‌طور است، چون پیگیری اولویت نداشته و ندارد. من چند سال پیش، خدمت شری بودم و همین بحث را مطرح کردم. گفتم اگر چنین اتفاقی بیفتد، که می‌زود سفرات تشکیل می‌دهند؛ شاید ما به هیچ تازه‌کنی‌آباد ترین و عملیاتی‌ترین سفیر ما که

گویا سال ۷۵ تا ۷۶ مجلس به کنگره آمریکا نامه
دیپلمات‌ها را درخواست کرد. کنگره هم یک تیم تم
به مجلس دادند که ما به این نتیجه رسیدیم اینها کشته
خودمان را اعلام می‌داریم. این از مجلس بود که تکلیفش
در مجلس بسته شد. دکنیاز، دبیرکل سازمان ملل در هم
با آقای رفسنجانی دیدار کرد. در کتابش هم نوشته که من
تسلیم‌ت را به خودخواه چهار دیپلمات اعلام کنم. یعنی در
پرونده بسته شد.

ما تا امروز هیچ گروه عملیاتی نداشته‌ایم که دنبال ایر بود که آقای احمدی نژاد کتاب کمین جولای ۸۲ را بخرد. یک کمته پیگیری تشکیل داد. آقای سیداحمد موسوی پیگیری. دبیرش هم کسی بود به نام صالح کاظمی نیا که اهل هم مرخا خواست تا داده‌های را بشنود. گفتم: واقعا می‌خواه معلوم کنید یا این که مثل بقیه فقط می‌خواهید بگویید اینها کسی مبتنی بر نرند بودن اینها آورد، قبول است والا همه شانت

سال ۱۳۷۷ خبری آمد که احمد حبیب... رئیس که فلسطینی گفته: من چهار دیپلمات ایرانی را در زدیم... من به دنبال منبع عبری و عربی اش رفتم و دیدم... حبیب... گفته بود: «یکی از دوستان من که وکیل یک در زندان عتلت است، گفته یک بار که به آنجا رفته بودم، در آنجا دیدم...» من پیگیری کردم و فهمیدم ۱۲ ایرانی بوده‌اند. وقتی می‌گوید سه ایرانی و راننده شان، یعنی راننده

من پیداکردم سال ۱۳۷۳ سفارت ایران در بیروت بیا
هم همزمان با دیپلمات ها و در مجموع، هفت ایرانی
یکی شان شیخی به نام محمدعلی توسلی، ۶۰ ساله و اهل باب
نام سعید و نفر سوم هم که نامش را نمی دانم. سال ۷۷
احمد حبیب... مطرح شد و سال ۱۳۹۲ یعنی ۱۵ سال بعد،
آن وقت روزنامه های تیر زدند: «پس از افزایش احمد حبیب
ساختگی کشته شد!...» این در حالی است که از آن موضوع

چند سال پیش فردی آمد به نام عیسی الیوسی که ولی هیچ‌کس گفته‌هایش را نفهمید. وقتی من صحبت کردم، متوجه شدم با آن سه اسبیر ایرانی زندان بوده و نه با گروه چهار دیپلمات. عیسی الیوسی از نام توسی استفاده می‌کرد و البته نه به‌جا چون دشمنان است، به متوسلیان، توسی می‌گویند اما این‌ها توپول، در حقیقت، همان شیخ توسی است، چون می‌گفت: به دین اسلام و زبان عربی کاملاً مسلط بود و بحث‌های عقیدتی می‌کرد... اینها نشان می‌داد منظورش شیخ توسی است و نه حاج احمد. برای شیخ توسی در حوزه علمیه بابل به سه سنگ مرز یادبودی گذاشته‌اند.

۲۷ برخی از آقایان ایرانی، برونده چهار دیپلمات را به موضوع ران آزاد پیونده زده‌اند. رادیو فردا خبری منتشر کرد که رئیس ستاد ارتش اسرائیل گفته: ما می‌دانیم ران آزاد کشته شده اما برای بهره‌برداری سیاسی و فشار به ایران، اعلام می‌کنیم. زنده‌است... درباره کتاب مجبور جولی ۱۳۸۷ هم ران آزاد گفته. این کتاب نباید چاپ می‌شد و دیگر نباید چاپ شود. چرا که در این کتاب گفته شده حاج احمد، سپاهی بوده در حالی که ما صابران داریم او دیپلمات است. یکی نبود به اینها بگوئید سال ۷۷ کنگره سرداران ۳۴۰۰ شهید تهران برگزار شد و عکس حاج احمد را با درجه‌های سرداری در کل شهر نصب کردند. استدلال‌ها در بین دوستان پیگیر، در همین حد پایین و خنده‌دار است.